

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۲/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۳/۱۷

(۶۵-۹۴)

توصیف ساختمان دستوری «صفت» در گویش لایزنگان داراب

حسن رنجبر*

چکیده

صفت در لغت به معنی ویژگی است و در اصطلاح دستور زبان، واژه‌ای است که همراه با اسم به کار می‌رود و یکی از ویژگی‌های آن را بیان می‌کند. هر یک از دستورنویسان، برای صفت تعریفی ارائه کرده‌اند که با اندکی تسامح می‌توان گفت همه آن‌ها بر پایه ویژگی و چگونگی اسم بنا شده‌اند. پژوهش حاضر به ساختمان دستوری «صفت» در گویش لایزنگان داراب اختصاص یافته است. روش گردآوری مطالب این پژوهش به دو صورت میدانی و کتابخانه‌ای بوده و روش پژوهش نیز تحلیل محتوا با رویکرد تحلیلی-توصیفی بوده است. امروزه با توجه به دیدگاه‌های نوین زبان‌شناسی و توجه بیش‌ازحد دستورپژوهان به جایگاه و محل قرارگرفتن واژه‌ها در جمله، صفت را نیز از نظر جایگاه و به‌طور کلی در گروه اسمی موردبررسی قرار می‌دهند. اما به نظر می‌رسد این کافی نیست؛ چراکه ویژگی بسیاری از مقوله‌های دستوری، به‌ویژه بخشی که مربوط به زایایی زبان فارسی می‌شود، مورد غفلت قرار گرفته است. بنا بر ضرورت و اهمیت این مسئله، نگارنده در این جستار، کوشیده است تا صفت در گویش لایزنگانی را از نظر مفهوم، ساختمان، ثابت یا درجه‌ای بودن، کاهش، افزایش و اعتدال (سنجش و مقایسه)، جایگاه (پیشین یا پسین بودن)، جایگاه صفت بیانی و موصوف و تقدم و تأخر آن، رابطه دستوری گروه وصفی و مطابقت صفت و موصوف موردبررسی قرار دهد.

واژه‌های کلیدی: گویش لایزنگانی، صفت، مفهوم، ساختمان

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

مقدمه

لایزنگان، روستایی کوهستانی از توابع شهرستان داراب در استان فارس است. امروزه جمعیت این روستا حدود دو هزار نفر است. هرساله تعدادی خانوار از این روستا مهاجرت می‌کنند و این امر موجب کاهش سالانه جمعیت لایزنگان شده است. در گذشته نه‌چندان دور، شغل عمده اهالی این روستا به دو حوزه باغداری و دامداری محدود می‌شد. امروزه دامداری در این روستا بسیار کم‌رونق شده است و پیشه اصلی اهالی، باغداری است. محصولات عمده لایزنگان در بخش باغات دیم، گل محمدی، بادام و مویز و در بخش باغات آبی، انار است.

گوش لایزنگانی گویشی است آمیخته از گویش‌ها و برخی لهجه‌ها که ویژگی‌های گری آن بیشتر و چشم‌گیرتر است. «لایزنگان دارای گویشی خاص است که حتی با روستاهایی که در چند کیلومتری آن قرار دارد کاملاً متفاوت است.» (رنجبر، ۱۳۹۸: ۱۰). به نظر می‌رسد بهتر باشد گوش لایزنگانی را از جمله گوش‌هایی بدانیم که استاد خانلری از آن‌ها چنین یاد کرده است: «در بعضی روستاهای استان فارس، گوش‌های خاصی هست که با وجود زبان جاری سراسر آن استان که فارسی است هنوز برجای مانده‌اند اگرچه هرگز کتابت نداشته و مقام زبان دری نیافته‌اند...» (خانلری، ۱۳۶۹: ۳۰۰). نگارنده در این پژوهش به ساختمان دستوری «صفت» در گوش لایزنگانی پرداخته است. و کوشیده است تا با نگاهی جامع، به پرسش‌هایی از این قبیل پاسخ دهد: تفاوت صفت در گوش لایزنگانی با فارسی رسمی چیست؟ کدام دسته از صفت‌ها در این گوش، کاربرد بیشتری دارد؟ صفت را از نظر مفهوم و ساختمان به چه گروه‌هایی می‌توان تقسیم کرد؟ جایگاه صفت و موصوف و تقدم و تأخر آن به چه صورت است؟

صفت در لغت به معنی ویژگی است و در اصطلاح دستور زبان، واژه‌ای است که همراه با اسم به کار می‌رود و یکی از ویژگی‌های آن را بیان می‌کند. هر یک از دستورنویسان، برای صفت تعریفی ارائه کرده‌اند که با اندکی تسامح می‌توان گفت همه آن‌ها بر پایه ویژگی و چگونگی اسم بنا شده‌اند. «صفت کلمه‌ای است که همراه اسم به کار می‌رود و یکی از خصوصیات اسم مانند چگونگی، اندازه، رنگ، دوری، نزدیکی، مرتبه، شماره یا ویژگی دیگری را بیان می‌کند.» (جلیلی، ۱۳۹۴: ۲۰۹). «به دسته‌ای از واژه‌ها که از لحاظ معنایی بر حالت یا چگونگی اشاره می‌کند و از لحاظ ساخت واژی با تکواژهای تصریفی «برتر» (-تر) و «برترین» (-ترین) صورت‌های صرفی پدید می‌آورند، صفت گفته می‌شود» (مشکوه‌الدینی، ۱۳۹۵: ۱۸۴). از نظر جایگاه، صفت عالی قبل از اسم می‌آید ولی تقریباً همه صفت‌های دیگر با علامت اضافه پس از اسم می‌آیند (ماهوتیان، ۱۳۸۴: ۶۹). صفت‌ها در جمله دارای دو گونه نقش بی‌واسطه یا مستقیم و باواسطه و غیرمستقیم هستند (وفایی، ۱۳۹۸: ۸۹). صفت در کنار فعل و اسم، یکی از اجزای کلام اصلی در زبان‌ها است. از ویژگی‌های مشترک میان افعال، اسم‌ها و صفت‌ها این است که تمام آن‌ها در جمله، هسته واقع می‌شوند و وابسته‌هایی به خود می‌گیرند که تعدادی از آن‌ها متمم و تعدادی دیگر افزوده است (طیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۳-۴).

«صفت در زبان‌های ایرانی باستان با موصوف خود از لحاظ جنس، شمار و حالت صرفی مطابقت می‌کرده است. به عبارت دیگر صفت نیز دارای سه جنس مذکر، مؤنث، خنثی؛ سه شمار مفرد، مثنی، جمع و هشت حالت نهادی، رای، برایی، بایی، ازی، وابستگی، اندری و ندایی بوده است» (رضائی باغبیدی، ۱۳۸۱: ۵۹).

پیشینه پژوهش

وحیدیان (۱۳۴۳) صفت را در زبان عامیانه فارسی به فاعلی، مفعولی، نسبی، سنجشی و اشاره تقسیم کرده است. قریب و همکاران (۱۳۸۹) صفت‌های زبان فارسی را به صفت فاعلی، مفعولی، تفضیلی و نسبی تقسیم کرده‌اند. جلیلی (۱۳۹۴) صفت را از نظر مفهوم به بیانی، اشاره‌ای، پرسشی، مبهم، تعجب و شمارشی، از نظر ساخت لفظی به ساده، مشتق، مرکب و مشتق-مرکب و از نظر مقایسه موصوف آن به صفت عادی، تفضیلی و عالی تقسیم کرده است. ارزنگ (۱۳۹۶) صفت‌ها را در ساختمان گروه اسمی و از نظر جایگاه بررسی کرده است. انوری و احمدی گیوی (۱۴۰۰) صفت را از نظر مفهوم به صفت بیانی، اشاره، شمارشی، پرسشی، تعجبی و مبهم و از نظر تقدم و تأخر به صفت پیشین و صفت پسین و از نظر ساخت به ساده، مرکب و گروه وصفی تقسیم کرده‌اند. علاوه بر پژوهش‌های انجام‌شده در زبان فارسی، پژوهش‌های بسیاری نیز در لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی نو صورت گرفته است. خنجی (۱۳۷۸) صفت‌های گویش خنجی را از نظر ترکیب صفت با موصوف بررسی کرده و صفت‌ها را به تفضیلی، عالی، ملکی و اشاره تقسیم کرده است. عمادی (۱۳۸۴) صفت در گویش کندازی را به قاموسی (ساده، برتر، برترین)، اشاره، نسبی، شمارشی (ترتیبی، کسری و توزیعی) تقسیم کرده و آن را از دیگر جنبه‌ها بررسی نکرده است. رحیمی و هاشمی (۱۳۸۸) صفت‌های ارسنجانی را به انواع فاعلی، مفعولی، تفضیلی، عالی، پیشین و پسین و ترکیبی تقسیم کرده‌اند و نکاتی نظیر ترکیب وصفی مقلوب و حذف «ان» از صفات حالیه در گویش ارسنجانی را متذکر شده‌اند. حسام‌پور و جبار (۱۳۹۰) صفت‌های گویش کوهمره سرخی را به صفت بیانی (ساده، برتر، برترین)، شمارشی (عدد اصلی، عدد ترتیبی و عدد کسری)، مبهم، پرسشی، تعجبی و اشاره تقسیم کرده‌اند و به جنبه‌های دیگر آن نپرداخته‌اند. انصاف‌پور و ضیایی (۱۳۹۶)

صفت‌های گویش اوزی را به ملکی، تفضیلی، عالی، اشاره، پرسشی، شگفتی و تعجبی و مبهم تقسیم کرده‌اند و پسوند «ای دو» را به عنوان پسوند صفت‌ساز معرفی کرده‌اند. چراغیان (۱۴۰۰) صفت‌های گویش سنگسری را به اقسام بیانی (ساده، فاعلی، مفعولی، نسبی و لیاقت)، شمارشی (اصلی، کسری و توزیعی)، تعجبی، پرسشی و مبهم تقسیم کرده و به درجات صفت و جایگاه صفت در جمله پرداخته است.

روش پژوهش

روش گردآوری مطالب این پژوهش به دو صورت میدانی و کتابخانه‌ای بوده است. نگارنده پس از جمع‌آوری اطلاعات، داده‌ها را از جنبه‌های متعدد موردبررسی قرار داده است. در این پژوهش اقسام صفت از نظر مفهوم، ساختمان، ثابت یا درجه‌ای بودن، کاهش، افزایش و اعتدال (سنجش و مقایسه)، جایگاه (پیشین یا پسین بودن)، جایگاه صفت بیانی و موصوف و تقدم و تأخر آن، رابطه دستوری گروه وصفی و مطابقت صفت و موصوف موردبررسی قرار گرفته است. روش پژوهش نیز تحلیل محتوا با رویکرد تحلیلی-توصیفی بوده است.

تحلیل داده‌ها

امروزه با توجه به دیدگاه‌های نوین زبان‌شناسی و توجه بیش‌ازحد دستورپژوهان به جایگاه و محل قرارگرفتن واژه‌ها در جمله، صفت را نیز از نظر جایگاه و به‌طور کلی در گروه اسمی موردبررسی قرار می‌دهند. اما به نظر می‌رسد این کافی نیست چراکه ویژگی بسیاری از مقوله‌های دستوری، به‌ویژه بخشی که مربوط به زایایی زبان فارسی می‌شود، مورد غفلت قرار گرفته است. به‌طور مثال اگر پژوهشگری قصد بررسی واژه‌سازی در یکی از گویش‌های ایرانی نو داشته باشد لازم است علاوه بر برشمردن هر یک از وندهای

آن گویش، به بررسی تمام معنی‌ها و تصرفاتی که هر یک از آن‌ونها دارند نیز پردازد تا مشخص شود میزان زایا بودن هرکدام از ونداها تا چه میزان است؟ کدام تصرفات معنایی آن‌ها از بین رفته و کدام باقی مانده و همچنان کاربرد دارد؟ آیا این ونداها می‌توانند کمکی به نیازِ واژه‌سازیِ زبان بزرگ فارسی کنند؟ مثال جزئی‌تر آن است که آیا پسوند «-ک» فقط معنی تحقیر (مردک)، محبت (طفلک) و تشبیه (عروسک) دارد؟! اگر پاسخ خیر است، پس چرا دستورنویسان و پژوهشگران این حوزه به همین اندک بسنده کرده‌اند؟ و اگر پاسخ بله است، پس چرا بنده در پژوهشی با عنوان «کارکردهای پسوند «-ک» ak و هم‌گروه‌هایِ مهجورِ آن در گویشِ لایزنگانِ داراب» بیش از بیست معنی و کارکرد برای این پسوند یافته‌ام؟ کوتاه سخن این‌که اگر بخواهیم «صفت» را نیز چنین بررسی کنیم، بسیاری از ویژگی‌های آن از قلم خواهد افتاد. صفت‌ها را می‌توان از جنبه‌های مختلف موردبررسی قرار داد. در این پژوهش کوشیده‌ایم تا با نگاهی وسیع و همه‌جانبه به بررسی و توصیف ساختمانِ دستوری «صفت» در گویشِ لایزنگانی پردازیم. بنابراین صفت را از نظر مفهوم، ساختمان، ثابت یا درجه‌ای بودن، سنجش و مقایسه و همچنین رابطه دستوری گروه وصفی، موردبررسی قرار داده‌ایم.

اقسام صفت از نظر مفهوم

صفت بیانی و اقسام آن

صفت بیانی، صفتی است که همراه اسم و اغلب پس از آن می‌آید و مشخصات و چگونگی اسم را از قبیل رنگ، قد، شکل، وضع، حجم، مزه، اندازه، مقدار، ارزش، فاعلیت و نسبت بیان می‌کند (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۸۷: ۱۳۸-۱۳۹).

صفت ساده

صفتی است که فقط چگونگی و خصوصیت موصوف را می‌رساند؛ بدون معنی فاعلی، مفعولی، نسبی و جز آن (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۸۷: ۱۳۹).
گُت got: بزرگ.

کوشک kuškak: کوچک.

اِروَتو ervatu: بدقیافه، زشت.

تاریک torik: تاریک.

صفت فاعلی

صفت فاعلی ساخت‌های گوناگونی دارد و دال بر ویژگی کننده کار است (کریمی فیروزجائی و سبزواری، ۱۳۹۷: ۲۸). این نوع صفت به روش‌های متفاوت و گسترده‌ای ساخته می‌شود. بسیاری از این روش‌ها در گویش لایزنگانی کم‌کاربرد است و اگر هم به‌ندرت به کار بروند، از فارسی رسمی به این گویش راه یافته است. مانند زمانی که پسوند «ار» به بن ماضی یا مضارع افزوده می‌شود (← خریدار، برخوردار). در زیر به چند نمونه از روش‌های ساخته‌شدن صفت فاعلی اشاره می‌شود:

۱- ب + بن مضارع

بچپ be-čap: بچپ.

بکن be-kan: بکن.

بده be-δe: بده.

برو bo-rô: برو.

*خرش بُروه xar-eš bo-rô-e: خرش برو است، خرش خوب راه می‌رود.

*حسنو آدم بکنیه hasan-u âdam-e be-kani-ye: حسن، آدم بکنی است، حسن از دیگران سوءاستفاده می‌کند و از دیگران می‌کند و به خودش می‌فزاید.

۲- «کار» در پایان اسم

ظلم‌کار zolm-kâr

طمع‌کار tama:-kâr: طمع‌کار.

۳- بن مضارع + ون (ان)

خنون xannun: خندان.

۴- اسم + «گر»

حیله‌گر، ستمگر

۵- بن مضارع + ننه / نده anna/ anda

دوئه / دونده dav-anna/ dav-anda: دونده.

۶- اسم + بن مضارع

رُک‌گو rok-gu: رُک‌گو، آن‌که صریح سخن می‌گوید.

صفت مفعولی

«آنچه بر آن فعل واقع شده باشد، صفت مفعولی است» (وحیدیان، ۱۳۴۳: ۵۰) درواقع مفهوم مفعولیت دارد؛ یعنی کار بر آن واقع می‌شود (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۸۷: ۱۴۳).

۱- بن ماضی + «ار»

مردار

۲- بن ماضی + ه

پدفته paðoft-a: ورم‌کرده.

سخته soxt-a: سوخته.

۳- صفت + پسوند «ک»

-خُشک xošk-ak: خشک شده.

صفت مفعولی نیز همانند صفت فاعلی، به روش‌های متفاوتی ساخته می‌شود که اغلب همانند فارسی رسمی است و البته کاربرد کمی دارند. برای دراز نشدن مطلب به ذکر

برخی شواهد دیگر بسنده می‌شود.

دَس پخت das-poxt: دست پخت.

اُورفته ô-rafta: آب رفته.

خُشده xoš-šoḍa: خشک شده.

زژرکُش zažr-koš: زجرکش.

ستم دیده se(o)tam-diḍa: ستم دیده.

صفت نسبی

صفتی است که به کسی، جایی، جانوری یا چیزی نسبت داده می‌شود و نشانه‌هایی دارد.

با پسوند «سو u»

برق برقو barq-barq-u: صفت آنچه می‌درخشد.

رنجو ranj-u: صفت کسی است که از نظر جسمی ضعیف است.

ترسو tars-u: ترسو.

با پسوند «ونه una» (لانه)

این پسوند گاهی در برخی از واژه‌ها به صورت «لانه» به کار می‌رود.

مردونه mard-una: مردانه.

زنونه zan-una: زنانه.

شاهانه šâ:h-âna: شاهانه.

با پسوند «سی i»

خَشَم میونی xašam-e miyun-i: خشم میانی. منسوب به گروهی از اهالی لایزنگان

که در گذشته در مکانی به نام «خشم میون» زندگی می‌کرده‌اند.

قوسی qô:s-i: گوسفندی که در قوس (فصل زایش) به دنیا آمده باشد.

یدُفه‌ی ya:ðofe-y: یک‌دفعه‌ای، ناگهان.

ریوی ri:v-i: رویی، آنچه بر رو قرار گرفته باشد.

شیوی šî:v-i: زیری، آنچه در زیر قرار گرفته باشد.

صدمنی sað-man-i: صدمنی.

با پسوند «سی i» به جای «یین»

پولاتی puloti: پولادین.

برنجی berenj-i: برنجین.

با پسوند «ینه ina»

نرینه nar-ina: نرینه.

پشمینه pašm-ina: پشمینه.

با «اَ a» (ه)

نصیه nesp-a: نصیه.

دوروزه do ruz-a: دوروزه.

همه‌کاره hama-kâ:r-a: همه‌کاره.

با پسوند «اک ak»



پت پتک pet-pet-ak: به معنی آهسته و یواش است.

* پت پتک رفتن pet-pet-ak raftan: آهسته و یواش راه رفتن.

با پسوند «-کای akoy»

یواشکای yavâš-akoy: یواشکی.

دزگای dozz-akoy: دزدکی.

زورکای zu:r-akoy: زورکی.

با پسوند «-کی aki»

پیرکی pir-aki: پیرکی.

یواشکی yavâš-aki: یواشکی.

خرکی xar-aki: خرکی.

۱. ۱. ۲. ۵. صفت منفی

مفهم ma-fa:m: مفهم، نفهم.

نسنجیده na-sanjiða: نسنجیده.

ناراس nâ:-râs: ناراست.

ناخوش nâ:-xoš: ناخوش.

صفت لیاقت

«در زبان فارسی امروز آنچه صفت لیاقت نامیده می شود، نوعی صفت فعلی است که با

افزودن پسوند تکیه دار ئی / یی به مصدر پدید می آید و از نظر مقوله وجه به زمان آینده

معطوف است.» (منشی زاده، ۱۳۸۳: ۵۶).

دیدنی di:ðan-i: دیدنی.

خواردنی xârdan-i: خوردنی.

صفت اشاره‌ای

صفت اشاره آن است که با اسم ذکر می‌شود برخلاف ضمیر اشاره که جانشین اسم می‌شود (خانلری، ۱۳۹۲: جلد سوم، ۱۲۵).

ئی ا: این.

او u: آن.

ایطو i-tô: این‌طور، این‌چنین، این‌گونه.

اوطو u-tô: آن‌طور، آن‌چنین، آن‌گونه.

صفت شمارشی

صفت شمارشی اصلی

«صفت شمارشی اصلی همان اعداد هستند که بدون پیشوند یا پسوند می‌آیند و شماره اسم یعنی معدود خود را بیان می‌کنند.» (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۸۷: ۱۶۶).

یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت، نه، ده، یازده ...

عددها معمولاً در این گویش با تلفظ‌های مختلفی به کار می‌روند. نسل حاضر، اعداد را تقریباً همانند فارسی رسمی تلفظ می‌کنند؛ اما تلفظ افراد پیر کمی متفاوت است. تلفظ‌های رایج برخی اعداد بدین شرح است:

یک ← yāy/ ya(e)k، دو ← do، سه ← so/ se، چار ← çâr، پنج ← pañy/

pañš/ pan/ panj، شش ← ši(e)št/ ši(e)š، هفت ← haft، هشت ← hašt.

نه ← no:، ده ← da:، یازده ← yâzza، دوازده ← do(a)vâzza، سیزده ← sizza.

چهارده ← čârda، پانزده ← pumza/ punza، شانزده ← šumza/ šunza
هفده ← avda/ ivda/ havda/ hivda، هجده ← aŷda/ iŷda/ haŷda/
hiŷda، نوزده ← numza/ nuzza/ nuzda، بیست ← bis

در این گویش معمولاً افرادِ مسن، برای بیان اعدادی که از بیست بیشتر و از پنجاه کمتر است (از بیست و یک تا چهل و نه) جای یکان و دهگان را عوض می‌کنند. مثلاً به جای بیست و یک می‌گویند: (یک بیس yak bis: یک بیست) و به جای چهل و چهار می‌گویند: «چار چل čâr čel: چهار چهل». نکته دیگر اینکه معمولاً افرادِ مسن هنگام شمردن چیزی، وقتی به پنجاه می‌رسند، دوباره از یک شروع می‌کنند.

برخی دیگر از عددها

سی ← si، چهل ← čel، پنجاه ← panjâ، شصت ← šas، هفتاد ← haftâδ
هشتاد ← haštâδ، نود ← no(a)vaδ، صد ← saδ، دویست ← do(e/i)vis
سیصد ← sisaδ

صفت شمارشی ترتیبی

صفت شمارشی ترتیبی از عدد + پسوند «م» و «مُین» ساخته می‌شود. در این گویش ساختن صفت شمارشی ترتیبی با پسوند «مُین» کم کاربرد است. صفت‌های شمارشی ترتیبی نیز در این گویش با تلفظ‌های مختلفی کاربرد دارد.

یکم ← ya(e)kom

دوم ← diyom/ doyyom/ dovvom

سوم ← siyom/ seyyom/ so(e)vvom

چهارم ← čârom

صفت شمارشی کسری

«صفت شمارشی کسری یا عدد کسری، آن است که یک یا چند جزء از یک یا چند واحد را برساند.» (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۸۷: ۱۶۸). حالت معمول این است که در بیان این اعداد، ابتدا مخرج را می‌گویند، سپس صورت را.

یک‌دوم ← دو یک do:-yak

سه‌دهم ← ده سه da:-se

صدی چهار (چهار درصدی) ← صد چار sað-čâr

گاهی به‌جای گفتن صورت و مخرج، معادل آن‌ها یعنی؛ صفات شمارشی کسری عربی را می‌گویند. مانند: نصف، ثلث. و گاهی اصطلاحات خاصی نیز به کار می‌رود. مانند: ثلث وارینه sals-e vârina: ثلث وارونه. این اصطلاح زمانی به کار می‌رود که کسی کاری انجام می‌دهد و به‌جای این که دو قسمت از بهره، به صاحب آن برسد، یک بهره از آن به صاحبش می‌رسد و دو بهره از آن به کسی که کار را انجام داده، می‌رسد. مثلاً در این روستا رسم بر این بوده که مردم، بوستان گل سرخ خود را به دیگران واگذار می‌کرده‌اند تا محصول آن را برداشت کنند و یک‌سوم آن را برای خود بردارند و دوسوم آن را به صاحب آن بدهند. اما گاه پیش می‌آمده -و البته امروزه بسیار رایج شده- که افرادی برداشت محصول را عهده‌دار می‌شدند با این شرط که یک‌سوم محصول را به صاحب آن بدهند و دوسوم را برای خود بردارند که در اصطلاح به آن «ثلث وارونه» می‌گویند.

صفت شمارشی توزیعی

صفت شمارشی توزیعی در این گویش به روش‌های زیر ساخته می‌شود:

۱- تکرار عدد اصلی به‌تنهایی یا با حرف «به» که هر دو روش کم‌کاربرد است.

یک‌یک ← yak yak

یک‌به‌یک ← yak-be-yak

۲- با افزودن «bâr» (بار)، «دُفه / دفعه / وُله، کش dofa/ da:fa/ vola/ keš» (دفعه و بار)، «مرتوه martava» (مرتبه) و نظیر این‌ها.

یک بار ← ya bâr

یک دفعه ← ya dofa/ ya da:fa/ ya vola/ ya keš

صفت پرسشی

صفت پرسشی، صفتی است که با آن از نوع یا چگونگی یا مقدار موصوف پرسش می‌کنند (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۸۷: ۱۶۸).

چطَر če-ta:r: چطور، چگونه.

کدم koðom: کدام.

*علی چطَر آدمیه؟ ali če-ta:r âðami-ye: علی چگونه آدمی است؟

صفت مبهم

هر، همه، هیچ / هیش، خیلی، بعضی، کمی و...

*هیش درختی سوم نبرده hiš deraxt-i sum na-borde: هیچ درختی را سرما نزده.

صفت تعجبی

«صفت تعجبی، صفتی است که همراه اسم می‌آید و تعجب گوینده را از چگونگی یا مقدار موصوف بیان می‌دارد و خود با آهنگ مخصوص شگفتی ادا می‌شود.» (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۸۷: ۱۷۰).

طو tō، طَر ta:r، چه če

*بر سَی لعنت! طَر آدمی! bar say la:nat ta:r âδam-i: بر سگ لعنت! چه آدمی! (چه آدم بدی!)

صفت کنایی

صفت کنایی شامل صفت‌هایی می‌شود که معنایی غیرحقیقی و به عبارتی دیگر معنایی کنایی دارند. معمولاً این دسته از صفت‌ها از نظر ساختمانی در گروه صفات مرکب قرار می‌گیرند.

دنه پهن danna-pa:n: دنده پهن، صفت افراد بی خیال، لاقید و سپوزگار است.

پس گوش فراخ pas-e guš forâx: پس گوش فراخ، کسی که بی خیال است و مسئولیتی را می‌پذیرد؛ اما بدان عمل نمی‌کند.

میون مزن miyun-am-zan: میان به هم زن، کسی که رابطه دو نفر را خراب می‌کند.

انواع صفت از نظر ساختمان

صفت ساده

صفت ساده، صفتی است که از یک تکواژ آزاد ساخته شده باشد.

خوو xuv: خوب.

چمرغ čemery: صفت. معمولاً صفت نانی است که سفت و بیات باشد.

بُنوش ^۸bonôš: بنفش.

صفت مرکب

صفتی است که به دو یا چندپایه واژه تجزیه پذیر است.

دل سنگ del-saṅg: سنگ دل.

دل گُت del-got: بزرگ دل.

چپکُور čap-kur: لوچ، احوال.

خُشاشک xo-šâš-ak (خود + شاش از فعل شاشیدن + ـک) به معنی خودشاشک، صفت کسی است که در شلوارش می شاشد. این صفت برای کودکان به کار می رود که شب در رختخواب خود می شاشند.

با بر و ری bâ bar-o ri: با برورو، زیبا.

صفت مشتق

صفت مشتق صفتی است که بتوان آن را به یک پایه واژه و یک یا چند پیشوند یا پسوند تجزیه کرد. پایه واژه می تواند فعلی یا غیر فعلی باشد.

بارگ/ با ری bâ:-rag/ bâ:-ray: بارگ، زرنگ.

بی رگ/ بی ری bi:-rag/ bi:-ray: بی رگ، تنبل.

ندار na-δâ:r: ندار، فقیر.

زورگای ru:r-akoy: زورکی.

قهروک qa:r-uk: صفت کسی است که بسیار زودرنج است و با دوستان و اطرافیان و...

قهر می کند. به عبارت دیگر کسی که بسیار قهر می کند.

برخی پیشوندها و پسوندهای صفت ساز در گویش لایزنگانی

پیشوندها: با (بارگ) / با رَی *bâ:-rag/ bâ:-ray* ← بارگ، زرنگ، بر (برپا *bar-pâ* ← برپا، برقرار)، بی (بی‌رگ) / بی‌رَی *bi:-rag/ bi:-ray* ← بی‌رگ، تنبل، مَـ / مَـ (مفهم) / نفهم *ma(na)-fa:m* ← مفهم، نفهم)، نا (ناراس *nâ:-râs* ← ناراست، کج).
 پسوندها: آ (زنا *zan-â* ← گزنده، صفت مگسی است که در دهان، بینی یا گوش انسان یا حیوانات، تخم‌ریزی می‌کند)، ه (سُخته *soxt-a* ← سوخته)، ار (خریدار، مُردار)، تر (پَختَر *pax-tar* ← احمق‌تر)، ترک (کوشک‌ترک *kuškak-tar-ak* ← کوچک‌تر)، ترین (زشت‌ترین *zeš-tarin* ← زشت‌ترین)، مَن (دانشمَن *dâneš-man* ← دانشمند. تنه‌مَن *tana-man* ← تنومند)، م (دوم *dovvom* / دیوم *diyom* / دویم *doyyom* ← دوم)، و (رنجو *ranj-u* ← صفت کسی است که از نظر جسمی ضعیف است)، ی (شیوی *ši:v-i* ← زیری، آنچه در زیر قرار گرفته باشد).

صفت ثابت و درجه‌ای

«از این لحاظ که صفت به مفهوم چگونگی یا حالت اشاره می‌کند، برحسب دارا بودن ویژگی درجه‌پذیری حالت و یا برعکس ثابت بودن آن، واژه‌های صفت در دو دسته صفت‌های ثابت و صفت‌های درجه‌ای قرار می‌گیرند.» (مشکوه‌الدینی، ۱۳۹۵: ۱۸۵).

صفت ثابت

«واژه‌های صفت ثابت به حالت ثابت اشاره می‌کنند، به این معنی که درجات ندارند.»

(همان)

ماده *mâða*: ماده.

خواویده *xâviða*: خواویده.

نر *nar*: نر.

نکته قابل تأمل این است که اگر صفات ثابت را به معنی کنایی به کار ببریم، دیگر از گروه صفات ثابت خارج می‌شوند و در زمره صفات درجه‌ای به کار می‌روند. مثلاً صفت «نر» در این گویش به معنی «شجاع، قوی، باابته» نیز به کار می‌رود که در این صورت ممکن است کسی شجاع‌تر و دروابع «نرتر» باشد.

صفت درجه‌ای

«دسته دیگری از واژه‌های صفت به حالت‌های درجه‌ای اشاره می‌کنند و بنابراین درجات متفاوت را نیز شامل می‌شوند. این دسته از واژه‌های صفت به صورت «صفت برتر» و «صفت برترین» نیز به کار می‌روند.» (مشکوه‌الدینی، ۱۳۹۵: ۱۸۵).

گُت got: بزرگ. گُتر got-tar: بزرگ‌تر. گُترین got-tarin: بزرگ‌ترین.

جوون javun: جوان. جوون‌تر javun-tar: جوان‌تر. جوون‌ترین javun-tarin: جوان‌ترین.

چَپَل čapal: کثیف. چَپَل‌تر čapal-tar: کثیف‌تر. چَپَل‌ترین čapal-tarin: کثیف‌ترین.

صفت از نظر کاهش، افزایش و اعتدال (سنجش و مقایسه)

در فارسی اغلب به جنبه افزایش در صفات توجه دارند و صفات را از نظر سنجش و مقایسه به دو گروه «برتر» (تفضیلی) و «برترین» (عالی) تقسیم می‌کنند. صفت برتر با پسوند «تر» و صفت برترین با پسوند «ترین» ساخته می‌شود. در گویش لایزنگانی علاوه بر این دو روش، روش‌های دیگری نیز وجود دارد که می‌توان موجب کاهش یا افزایش صفت‌ها شد.

افزایش در صفت

با پسوند «تر» (صفت برتر)

پیر ← پیرتر pir-tar

کوشک (کوچک) kuškak ← کوشک‌تر kuškak-tar

با پسوند «ترین» (صفت برترین)

پیر ← پیرترین pir-tarin

کوشک (کوچک) kuškak ← کوشک‌ترین kuškak-tarin

با پسوند «وک»

این پسوند یا در پایان صفت می‌آید و موجب افزایش در صفت می‌شود یا در پایان اسم می‌آید و پس از ساختن صفت، موجب افزایش آن می‌شود.

خَنَوک xann-uk: خنده + وک، صفت کسی است که خندان و خنده‌رو است، کسی که خنده جزئی از وجودش باشد.

عَرَضوک arz-uk: عرض + وک، صفت دانش‌آموزی است که پیوسته از دیگر دانش‌آموزان نزد معلم، مدیر و... شکایت می‌کند.

قَهروک qa:r-uk: قهر + وک، صفت کسی است که بسیار زودرنج است و با دوستان و اطرافیان و... قهر می‌کند. به عبارت دیگر کسی که بسیار قهر می‌کند.

بُخلوک boxl-uk: بُخل + وک، واژه «بُخل» در این گویش هم به معنی بداخلاقی و تندخویی است و هم به معنی تنگ‌چشمی، در نتیجه «بخلوک» هم صفت کسی است که پیوسته تندخو است و با دیگران کم سخن می‌گوید و دارای سکوتی همراه با بداخلاقی است و هم صفت کسی است که تنگ‌چشم باشد.

با قید «خیلی»، «زیاد» و...

خیلی گت xeyli got: خیلی بزرگ.

زیادی سرد ziyədi sard: زیادی سرد.

کاهش در صفت

با پسوند «-کو»

چِسَقْکو česq-aku: چِسَق + -کو، در این صفت، «چِسَق česq» به معنی «اندک» است. هنگامی که پسوند -کو به این صفت افزوده می‌شود، موجب تقلیل در صفت می‌شود و به معنی بسیار بسیار اندک می‌آید.

ذره‌کو zarra-ku ذره + -کو، بسیار کوچک.

اعتدال در صفت

اعتدال در صفت آن است که میزان یک صفت در موصوف، زیاد یا کم نباشد. معمولاً در فارسی رسمی برای این صفت از قید «نسبتاً» استفاده می‌شود. در گویش لایزنگانی این نوع صفت علاوه بر این روش با چند روش دیگر نیز به دست می‌آید.

با قید «بَلَه bala» پیش از صفت

بله گت bala got: نسبتاً بزرگ.

بله قشنگ bala qaşanğ: نسبتاً قشنگ.

بله زشت bala zešt: نسبتاً زشت.

به‌ندرت به‌جای «بَلَه bala» از قید «کَلَه kola» نیز استفاده می‌شود. قید اخیر، بیشتر برای

اسم به کار می‌رود و اسم مصغر می‌سازد.

با قید «تقریباً»

تقریباً/ تخریواً گُت taqrivan/ taxrivan got: تقریباً بزرگ، نسبتاً بزرگ.

صفت از نظر جایگاه (پیشین یا پسین بودن)

پیش‌ازاین در جستاری با عنوان «توصیف وابسته‌های اسم در گروه اسمی گویش لایزنگان داراب» به جایگاه هر یک از صفت‌ها در گروه اسمی پرداخته‌ایم. به‌طور کلی صفت اشاره، صفت پرسشی، صفت تعجبی، صفت مبهم، صفت شمارشی اصلی، صفت شمارشی ترتیبی با پسوند «-مین»، صفت عالی و صفت بیانی وابسته پیشین هستند و قبل از هسته گروه اسمی قرار می‌گیرند و صفت بیانی ساده یا مرکب، صفت شمارشی ترتیبی با پسوند «-م»، صفت فاعلی، صفت مفعولی، صفت نسبی، صفت لیاقت و صفت تفضیلی وابسته پسین هستند و پس از هسته گروه اسمی قرار می‌گیرند (رنجبر، ۱۴۰۲: ۱۶۴).

جایگاه صفت بیانی و موصوف و تقدم و تأخر آن

«در فارسی، هم صفت‌های وصفی و هم صفت‌های اسنادی هر دو پس از اسم قرار می‌گیرند، با این تفاوت که صفت‌های وصفی با یک نشانه یا کسره اضافه به اسم متصل می‌شوند، درحالی‌که صفت‌های اسنادی بی‌هیچ نشانه‌ای پس از اسم واقع می‌شوند» (طیب‌زاده، ۱۴۰۰: ۲۶۶). در گویش لایزنگانی نیز همانند فارسی رسمی، صفت پس از اسم (موصوف) می‌آید.^۱ اگر اسم مختوم به همخوان باشد، نشانه e میان اسم و صفت قرار می‌گیرد؛ اما اگر اسم مختوم به واکه باشد، با توجه به نوع واکه، کاربرد نشانه e متفاوت خواهد بود.

^۱ -عکس این را در برخی گویش‌های ایرانی نو می‌توان مشاهده کرد: تاتی تاکستان (طاهری، ۱۳۸۸: ۵۳). پشندی (انوشه‌پور و بهمنی، ۱۳۹۷: ۲۶).

اگر اسم مختوم به همخوان باشد:

لین کوشکک *layan-e kuškak*: لگن کوچک.

چش سوز *čaš-e sôz*: چشم سبز.

اگر اسم مختوم به «ه» *a* باشد، کسره به صورت همخوان */y/* ظاهر می شود و همخوان «ه» *a* در پایان اسم نیز *[e]* تلفظ می شود: خونه کهنه *xune-y ko:na*: اتاق / خانه کهنه.

اگر اسم مختوم به همخوان */u/* باشد، نشانه *e* حذف می شود: کوئو سُخته *kullu soxta*: گرده نان سوخته.

به ندرت برخی گویشوران، نشانه *e* را نیز به کار می برند که به صورت */y/* ظاهر می شود: کوئوی سُخته *kullu-y soxta*: گرده نان سوخته.

گاهی نیز نشانه *e* را به صورت */ye/* به کار می برند: کوئوی سُخته *kullu-ye soxta*: گرده نان سوخته.

اگر اسم مختوم به واکه بلند */â/* باشد سه حالت دارد:

الف: همخوان */y/* پس از اسم می آید: دنیای پست *donyo-y past*: دنیای پست.

ب: میان اسم و صفت، هیچ نشانه ای قرار نمی گیرد. این روش همانند رابطه مضاف و مضاف الیه است و مربوط به آن دسته از واژه هایی است که در آن ها واکه پایانی */â/* کشیده تلفظ می شود (رنجبر، ۱۴۰۲: ۱۵۸).

قوا سوز *qavâ sôz*: قباي سبز.

ج: نشانه اضافه به صورت */ye/* می آید. این روش کم کاربرد است: قوای سوز *qavâ-ye sôz*: قباي سبز.

اگر اسم مختوم به واکه بلند */i/* باشد دو حالت دارد:

الف: میان اسم و صفت، هیچ نشانه‌ای قرار نمی‌گیرد: سینی گوتو *sini gutt-u*: سینی بزرگ (معرفه).

ب: نشانه اضافه به صورت */ye/* می‌آید: اُرسیِ خو *orsi-ye xuv*: کفشِ خوب.
اگر اسم مختوم به یکی از واکه‌های */a/*، */e/* و */o/* کشیده (*/a:/*، */e:/* و */o:/*) باشد، میان اسم و صفت، هیچ نشانه‌ای قرار نمی‌گیرد:
شه کژ *ša: kaž*: نشیمنگاهِ کج.
به درشت *be: dorošt*: به (میوه) درشت.

رابطه دستوری گروه وصفی

گروه صفتی ممکن است با رابطه‌های دستوری متفاوتی در هر یک از گروه‌های اسمی، فعلی یا وصفی به کار رود. برای مثال:

۱- وابسته صفتی پسین در گروه اسمی.

آدم بی فکر و بی خیال

چون در این گویش، گاهی کسره به جای واو عطف به کار می‌رود، گروه بالا بدین صورت نیز به کار می‌رود:

آدم بی فکر بی خیال

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۲- وابسته صفتی در گروه صفتی

گروه صفتی ممکن است به دنبال واژه صفت هسته و نشانه اضافه یا کسره اضافه در گروه صفتی بزرگ‌تر دیگری به کار رود؛ در این حالت، به گروه صفتی، وابسته صفتی در گروه صفتی گفته می‌شود. (مشکوه‌الدینی، ۱۳۹۴: ۲۱۱).

زن پیر با درک و فهم

۳- مسند در گروه فعلی

فصل تاوَسُون خیلی گرمه fasl-e to vessun xeyli garm-e: فصل تابستان خیلی گرم است.

مطابقت صفت و موصوف

از نظر مطابقت صفت و موصوف، به طور کلی در گویش لایزنگانی همانند فارسی رسمی رفتار می شود. «صفت بیانی در فارسی امروز همیشه مفرد است، اگرچه موصوفش جمع باشد» (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۲۷۴).

درختای گُت deraxt-o-y got: درخت های بزرگ.

نازای بلن nâz-o-y bela:n: ناخن های بلند.

با این وجود، گاهی صفت و موصوف از نظر جمع، مطابقت می کند و این روش، کم کاربرد است:

سیوای قرمزا seyv-o-y qermez-â: سیب های قرمزها.

*سیوای قرمزا کیلو چنه؟ seyv-o-y qermez-â kilu čan-e: سیب های قرمزها کیلویی چند است؟

نتیجه گیری

در این پژوهش که به توصیف ساختمان دستوری «صفت» در گویش لایزنگان داراب اختصاص یافته است، اقسام صفت از نظر مفهوم، ساختمان، ثابت یا درجه ای بودن، کاهش، افزایش و اعتدال (سنجش و مقایسه)، جایگاه (پیشین یا پسین بودن)، جایگاه صفت بیانی و موصوف و تقدم و تأخر آن، رابطه دستوری گروه وصفی و مطابقت صفت و موصوف مورد بررسی قرار گرفته است.

در زبان فارسی، صفت‌های فاعلی و مفعولی به روش‌های مختلفی ساخته می‌شوند. این نوع صفت‌ها در گویش لایزنگانی، کم‌کاربرد است و اگر هم به‌ندرت به کار بروند، از فارسی رسمی به این گویش راه یافته است.

در این گویش، عددها معمولاً با تلفظ‌های مختلفی به کار می‌روند. نسل حاضر، اعداد را تقریباً همانند گویشورانِ فارسی رسمی تلفظ می‌کنند؛ اما تلفظ افراد پیر کمی متفاوت است. همچنین معمولاً افرادِ مسن، برای بیان اعدادی که از بیست بیشتر و از پنجاه کمتر است (از بیست‌ویک تا چهل‌ونه)، جای یکان و دهگان را عوض می‌کنند.

در این گویش اگر صفات ثابت را به معنی کنایی به کار ببریم، دیگر از گروه صفات ثابت خارج می‌شوند و در زمره صفات درجه‌ای به کار می‌روند. مثلاً صفت «نر» در این گویش به معنی «شجاع، قوی، بالهت» نیز به کار می‌رود که در این صورت ممکن است کسی شجاع‌تر و درواقع «نرتر» باشد. در فارسی اغلب به جنبه افزایش در صفت‌ها توجه دارند و صفت‌ها را از نظر سنجش و مقایسه به دو گروه «برتر» (تفضیلی) و «برترین» (عالی) تقسیم می‌کنند. صفت برتر با پسوند «تر» و صفت برترین با پسوند «ترین» ساخته می‌شود. در گویش لایزنگانی علاوه بر این دو روش، با پسوند «وک» و با قید «خیلی»، «زیاد» و... نیز می‌توان موجب افزایش صفت‌ها شد. همچنین با پسوند «کو» می‌توان موجب تقلیل در صفت شد. برای اعتدال در صفت نیز معمولاً در فارسی رسمی از قید «نسبتاً» استفاده می‌شود. در گویش لایزنگانی این نوع صفت علاوه بر این روش با قید «باله bala» و با قید «تقریباً» نیز به دست می‌آید.

در گویش لایزنگانی صفت اشاره، صفت پرسشی، صفت تعجبی، صفت مبهم، صفت شمارشی اصلی، صفت شمارشی ترتیبی با پسوند «مُین»، صفت عالی و صفت بیانی وابسته پیشین هستند و قبل از هسته گروه اسمی قرار می‌گیرند و صفت بیانی ساده یا

مركب، صفت شمارشی ترتیبی با پسوند «م»، صفت فاعلی، صفت مفعولی، صفت نسبی، صفت لیاقت و صفت تفضیلی وابسته پسین هستند و پس از هسته گروه اسمی قرار می گیرند.

از نظر مطابقت صفت و موصوف، به طور کلی در گویش لایزنگانی همانند فارسی رسمی رفتار می شود. باین وجود، گاهی صفت و موصوف از نظر جمع، مطابقت می کند.



منابع

- انوری، حسن و گیوی احمدی، حسن (۱۳۸۷)، دستور زبان فارسی ۲، تهران: انتشارات فاطمی.
- انوشه‌پور، فرشاد و بهمنی، احمد (۱۳۹۸)، گویش‌پشنندی (گویش مردم فشنند)، تهران: صانعی.
- جلیلی، محمود (۱۳۹۴)، دستور زبان فارسی پیشرفته. مشهد: دستور.
- خانلری، پرویز ناتل (۱۳۶۹)، تاریخ زبان فارسی. ج ۱، تهران: نشر نو.
- خانلری، پرویز (۱۳۹۲)، تاریخ زبان فارسی، ج ۳، تهران: نشر نو.
- رضائی‌باغبیدی، حسن (۱۳۸۱)، دستور زبان پارسی (پهلوی اشکانی)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار.
- رنجبر، حسن (۱۳۹۷)، عشق: دریچه‌ای به خیال، شیراز: نوید شیراز.
- رنجبر، حسن (۱۴۰۲)، «توصیف وابسته‌های اسم در گروه اسمی گویش لایزنگان داراب»، فصلنامه مطالعات نقد زبانی و ادبی، سال هفتم، شماره بیست و پنجم، ۱۶۵-۱۴۷.
- طاهری، عباس (۱۳۸۸)، بررسی گویش تاتی تاکستان، تاکستان: سال.
- طیب‌زاده، امید (۱۴۰۰)، دستور زبان فارسی بر اساس نظریه گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی، تهران: نشر مرکز.
- طیب‌زاده، امید (۱۳۸۸)، «ظرفیت صفت در فارسی»، ویژه‌نامه فرهنگستان (دستور)، شماره پنج، ۲۶-۳.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۲)، دستور مفصل امروز بر پایه زبان‌شناسی جدید، تهران: سخن.
- کریمی فیروزجائی، علی و سبزواری، مهدی (۱۳۹۷)، ساخت دستوری زبان فارسی، تهران: دانشگاه پیام نور.
- ماهویتیان، شهرزاد (۱۳۸۴)، دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی. ترجمه مهدی سمائی، تهران: نشر مرکز.

مشکوه‌الدینی، مهدی (۱۳۹۴)، دستور زبان فارسی: واژگان و پیوندهای ساختی، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.

مشکوه‌الدینی، مهدی (۱۳۹۵)، دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

منشی‌زاده، مجتبی (۱۳۸۳)، «نگاهی تازه به صفت لیاقت»، ویژه‌نامه فرهنگستان (دستور)، شماره یک، ۵۳-۵۷.

وحیدیان، تقی (۱۳۴۳)، دستور زبان عامیانه فارسی، تهران: امیرکبیر.

وفایی، عباسعلی (۱۳۹۸)، دستور زبان فارسی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.



Abstract

Syntactic Structure of Adjectives in the Layzangan Dialect of Darab

The term "adjective" literally means "attribute" and, in grammatical terminology, it refers to a word that is used alongside a noun to express one of its characteristics. Various grammarians have offered definitions of adjective, and with slight flexibility, it may be stated that all such definitions are based on expressing the quality or manner of a noun. The present study is devoted to the syntactic structure of adjectives in the Layzangan Dialect of Darab. The data collection methodology employed in this research is both field-based and library-based, and the research method follows a descriptive-analytical content analysis approach. In contemporary linguistic studies—particularly in light of modern linguistic theories—grammarians have paid increasing attention to the position and syntactic placement of words within a sentence. Accordingly, adjectives are generally analyzed in terms of their placement, particularly within noun phrases. However, this approach appears insufficient, as many essential features of grammatical categories—especially aspects relating to the productivity and flexibility of the Persian language—are often overlooked. Given the necessity and importance of this issue, the author of this article has endeavored to examine adjectives in Layzangan Dialect with respect to their semantic function, morphological structure, gradability, comparison (including diminution, intensification, and moderation), syntactic position (pre-nominal or post-nominal), the placement of descriptive adjectives and their nouns, the syntactic relationship within adjectival phrases, and agreement between adjective and noun.

Keywords: Layzangan dialect, adjective, meaning, structure.